

وقایع فارس

وحوادث تنگستان

از سنه ۱۳۳۳ الی آخر ۱۳۳۵

تصرف بوشهر

بعد از این جنگ دیگر جنگ روز نشد ولی هر شب مجاهدین حمله میبردند بحدیکه انگلیسها مجبور شدند سه رفته سیم خاردار تقریباً بطول سه فرسخ بدور پستهای خود بکشند معذالک مجاهدین شبها با قیچی سیمهارا بریده و هر شب مقداری از آنها را می کشتند .

در این ضمن دو پست نفرتفنگچی مجاهد از شیراز بسر کردگی اکبر « خوردل » و اسدخان فیلی و احمد خان و محمود خان فیلی با تفاق آقای شیخ جعفر مجتهد محلاتی حرکت و به برازجان رسیدند .

در این مدت اردوی حیدرخان و اسمعیل خان از اردوی غضنفر السلطنه و نورمحمد خان با وجود آنکه دو مقابل عده داشتند شکست خورده متارکه کردند . در موقعیکه آقای شیخ جعفر و مجاهدین شیراز به کنار تخته رسیدند محمد خان کشکولی هم قرارداد با عده خود به مجاهدین ملحق شود ولی رفته بخشت که مأوای کاسر دار و علی و یسی و همراه با اسمعیل خان و در جنگ با نورمحمد خان مشغول بودند مأوا کردند .

علت جنگ این دو نفر با نورمحمد خان این بود که علی و یسی بواسطه اینکه مابین او و صولت لشکر برادر نورمحمد خان تقاری بود اطمینان میخواست سلطان اخگر برای او اطمینان میکرد بعد از چند روز که یاور فتحعلی خان بریاست با طالبیان اول می آید ایشان را هم ملاقات کرده اطمینان میدهد ولی یکروز که آمده بود دالکی کاغذی با اسمعیل خان نوشته بود که من نورمحمد خان را گول زده قول همراهی داده ام ولی شما باور نکنید استعداد و فشننگ به خشت برسانید من از این طرف و شما از آن طرف نور

محمد خان را از بین بر میداریم و کاسردار هم که در خشت بود آن کاغذ را امضاء کرده بود (کا باصطلاح جنوبی ها بمعنی بزرگ است) اتفاقاً این کاغذ بدست نوکرهای نورمحمد خان افتاده و او فوراً علی ویسی را با سیزده نفر همراهانش دستگیر کرد کاسردار هم چون رفیقش را در حبس دید شروع به جنگ برای استخلاص او کرد و این جنگ مدتها طول کشید تا اینکه محمد خان کشکولی برای اصلاح ذاتالبین و رفع نفاق خانگی بخشت رفت که واسطه اصلاح شود .

از اتفاقات بد وقتیکه محمد خان کشکولی برای ملحق شدن به آقای آقا شیخ جعفر به خشت می آید از راه غیر معمولی آمد و سنگریکه از عده نورمحمد خان برای احتیاط از حفظ دشمن تهیه کرده بودند خبرنداشتند چون دیدند دسته سواری به آن طرف می آید شلیک کرده يك اسب و یک نفر از آدم های محمد خان کشته میشود محمد خان بر میگردد و این اتفاق باعث می شود که جنگ خونین مابین آنها و نورمحمد خان واقع میگردد که بالاخره باعث خرابی خشت و توابع این سامان و طرفین گردید .

هرچه آقای شیخ جعفر خواستند مابین را اصلاح دهند نشد و مرتبه هم سلطان اخگر میرود طرفین را ملاقات میکند برای اصلاح تا اندازه حاضر میشوند ولی بار سختی شرایط طرفین متارکه را بر هم زده جنگ را ادامه میدهند .

بعد از رسیدن مجاهدین شیرازی

عده مجاهدین شیرازی که به برازجان رسیدند در باب یکی هم ناچند نفر از صاحب منصبان نظام استعفا داده برای جنگ آمدند .

سلطان اخگر را هم کاپیتان (آرتیکزن) بواسطه اقداماتی که میکرد حکم کرد تحت الحفظ بشیراز ببرند ولی سلطان ابوطالب خان و مازور فتحعلی خان هیچکدام اقدام باین کار نکردند .

چند روز بعد بزور قونسول انگلیس داود خان و معاضد السلطنه صاحب منصبان ژاندارمری را بواسطه آنکه نظام ملی را مشق می دادند محبوس کرده بود در این وقت عده نظام ملی در شیراز به هشتصد نفر رسیده

بود و بعد از بیست روز بواسطه فشار ملت مجبور شدند آنها را خلاص کنند در این ضمن کاپیتان آرتیکزن مأمور کرمان شد و کاپیتان انکنمان مقام او را گرفت آنهم پس از چند روز حکم تلگرافی برای دستگیری سلطان‌اخگر میدهد ولی مثل حکم اول بلا اثر میماند .

انگلیسها بواسطه زور سفارت طهران مخیر السلطنه را معزول کردند بعد مخالفین ایشان فهمیدند که وجودشان چقدر برای ملت فارس مفید بوده .

ماژور مسعود خان و سالار نظام و ملک زاده که طرف سوء ظن انگلیسها بودند مجبور به حرکت از شیراز شدند از طرف دولت قوام‌الملک نایب‌الایاله شد و وعده دادند که نصرت السلطنه بایالت خواهد آمد ایشانهم پس از چندی تا اصفهان آمد همانجا ماند بالاخره روی شیراز را ندید . در این بین جنگهای شبانه در بوشهر بلا انقطاع دوام داشت و رئیس‌علی دلواری هم در ناحیه خود شجاعت‌های محیر العقول مینمود و بخیانت یکنفر که او را به آنجا خواسته بودند هدف گلوله گردید این اتفاق قبل از رفتن دریابگی بوشهر بود .

اکبر خردل (۹) هم همراه دریابگی بوشهر رفته بقول بعضی از معتمدین محرمانه انگلیسها را ملاقات و پنج هزار تومان گرفته معاودت کردند تا آنکه خیانتش ثابت شد بعد بیاید .

شورش ژاندارمری برازجان

سلطان‌اخگر سعی میکرد کمکی به شیخ حسین خان و زائر خضر خان که با عده خودشان در فرونت جنگ جانبازی میکردند برساند ایندکوشش زیاد کردند که مجاهدین شیراز را به فرونت بفرستند ولی خیانت کاری اکبر خردل مانع شد ناچار شدند که ژاندارمری برازجان را برای حرکت به فرونت حاضر کنند مشغول اقدامات میشوند .

دو نفر سوزافیسیه وطن پرست حسین آقا و مشهدی حسین مجاهداتفاقاً قبل از وقت باین خیال افتاده چون اظهار موافقت می بینند فوری دست به کار میشوند درحینیکه تمام صاحب منصبان و جمعی نمایندگان شهری

در کمیسیون مشغول مذاکره و جمع آوری اعانه خرید فشنگ بودند ناگاه صدای شیپور حاضر باش بلند شده فی الفور ژاندارم ها برجها را گرفته صاحب منصبان را تهدید کردند که اگر مخالفت کنند عاقبت خوبی نخواهد داشت :

پس از آن بدرب انبار شتافته درب را باز و بقدر لزوم فشنگ برداشته صاحب منصبان نیز چون کار را این گونه می بینند به تلگرافخانه رفته بسا کاپیتان انکمنان رئیس آنروز مشغول مذاکره و کسب تکلیف می کنند بالاخره مذاکرات ژاندارمها را ساکت نکرد .

ژاندارمها قاطر بسیاری بدست آورده فشنگها را بار، سوار و پیاده رو به « چفادک » نهادند اسبهای تمام صاحب منصبان را هم همراه بردند که صاحب منصبان نتوانند چاره جوئی بکنند هر چند سلطان اخگر از تمام این اقدامات مطلع و داخل جریان کار بود ولی بطوری محرمانه کار میکرد که هیچکس غیر از خودش و آنهاییکه هم عقیده بودند نمیدانستند بعد بهر تدبیری بود حکمی از فرمانده کل ژاندارمری برازجان صادر میکند که برود آنها را مراجعت بدهد باین تدبیر بدون دغدغه خود را بعده میرساند .

ژاندارمها هم تمام پستهای بین راه را برداشته بچفادک برده بودند و در آنجا از طرف مجاهدین محترماً پذیرفته شدند و مسبو و اسموس قرار داده بود که بهر یک نفر پیاده روزی دو قران و نیم و بهر سوار روزی پنج قران جیره بدهد سلطان اخگر از برازجان حرکت کرده وارد چفادک شده ملحق میشود . برای آنکه ارتباط کامل مابین تمام عده بعمل آید همگی را بسه ماده ذیل قسم میدهد :

۱ - تا آخرین نقطه امکان با دشمن دین و وطن روس و انگلیس

بجنگیم .

۲ - با یکدیگر متحد بوده در همه حال با هم کمک و همراهی

بنمائیم .

۳ - اگر کسی از این معاهده تجاوز کرد یا خیانتی نمود بر من که

فلان و پسر فلان هستم واجب است که در هر نقطه عالم که ممکن است او را بکشم .

این معاهده بقدری مؤثر شد که تا موقع آخر یکنفر فرار نکرد و بسا نهایت سختی در فرونت تحمل نمودند و ماده سوم هم باعث شد هیچکس بکس دیگر اطمینان نکند که خیال خائنانه خود را بگوید و یکنفر هم برفرض خائن بودن کاری نمیتوانست بکند .

بعداً اخگر مجدداً اسامی عده را نوشته گروهان بندی نموده مجموع نفرات ژاندارم یکصد و شصت و پنج نفر بودند آنها را سه رسد تقسیم نموده در کمال نظم و ترتیب مشغول انجام امورات میگردند .

از تهران و قوام الملك بکاپیتان انکمنان برای مراجعت دادن ژاندارم ها خیلی سخت گرفتند آنها به برازجان آمد در این بین مجاهدین اکبر خرد - دل رفته کاروانسرای برازجان را که اداره ژاندارمری و محکم ترین قلعه آن صفحات است تصرف کرده يك اراده توپ هفت را که بواسطه نبودن وسیله حمل مانده بود ضبط میکنند .

سلطان اخگر چند مرتبه مینویسد که توپ را بفرستید ولی آنها میل نداشتند بدهند ایشان هم برای آنکه مابین مجاهدین خصومتی واقع نشود نمیخواستند بجنگ از آنها بگیرند .

پس از آنکه کاپیتان انکمنان وارد برازجان شد بچند نفر از مأمورین اخگر بر میخورد آنها بسختی مطالبه پرداخت عقب افتاده خود را میکنند بطوریکه کاپیتان بخیال مراجعت می افتد .

بمحض اینکه سلطان اخگر مطلع میشود کاغذی بمأمورین نوشته آنها را بحفظ احترام توصیه مینماید مسیو و اسموس را ملاقات کرده قضیه را میگوید مشارالیه حاضر میشود خودش به برازجان رفته کاپیتان را بیاورند این موضوع را انجام دادند کاپیتان وارد چغادک شدند اخگر ایشان را ملاقات کرده مدتی مذاکره مینماید کاپیتان می پرسد که اسلحه از بین نرود ولی اخگر ضامن میدهد که بجز جنگ با انگلیس ها دیگر کسر و نقصانی حاصل نخواهد شد .

بالاخره کاپیتان نتوانست عده را مراجعت دهد و از تذکرات سلطان اخگر یقین میکند حق با ایشان است .
 سرانجام تفصیل را از اول تا به آخر بایشان گفته بود هیچ جواب مثبتی در مقابل این قضایا نمیتوانست بدهد .

سلطان اخگر هم برای پس گرفتن کاروانسرا و توپ و بدرقه کاپیتان با سی سوار و هشتاد پیاده حرکت میکند از اینکه کاپیتان از دست رفتن ژاندارمری بر از جان متغیر شده بود استفاده کرده قول میدهد که کاروانسرا و توپ را پس بگیرد و در همان حال جنگ تمام پست‌های عرض راه را نگاه‌داری نماید بشرط آنکه مطالبات ژاندارم‌ها را تا به آن روز اداره ژاندارمری فارس بپردازد کاپیتان قبول میکند که هشت‌روزه مطالبات آنها را بدهد .

ولی بهیچوجه نمیتوانست باور کند که سلطان اخگر میتواند قول خود را انجام دهد تا آنکه بعد از چند دقیقه اطمینان حاصل کرد .
 بیرازجان که میرسند همراهان اکبر خردل سوار را که دیدند فوری درب قلعه را بسته بروی برج‌ها رفتند اخگر هم در چند قدمی امر به توقف داده خود تنها بدرب قلعه رفته آنها را بهر زبانی بود راضی میکند که خودش با کاپیتان با چند نفر راه بدهند .
 وارد قلعه میشوند در بابیگی را ملاقات میکنند در حضور همگی میگویند بمجاهدین در صورتیکه ما همه هم عقیده هستیم چرا شما از ما مطمئن نیستید میگویند از شخص شما اطمینان داریم ولی اینماید دولت یا غی شده‌اند ما به آنها اطمینان نداریم .

سلطان اخگر فوری بکاپیتان میگوید ریاست اینجا را بمن واگذار کنید ما بقول خودمان وفا کنیم کاپیتان هم حضوراً ریاست آنجا را تا دالکی باخگر و امیگنارد بعد سلطان اخگر به اکبر خردل میگوید حالا من از طرف دولت رئیس شما هستم و از طرف ژاندارم‌های مجاهد که شما آنها را باغی میدانید وکیل مطلق و مسئولیت آنها را بگردن میگیرم در صورتیکه بخواهید مخالفت کنید معلوم میشود که شما با دولت و هم با

مجاهدین طرف هستید آنوقت من فوری بشما اعلان جنگ میدهم و می-
دانید که تمام اهالی دشتستان با من همراه هستند آنوقت مسئولیت این
جنگ نزد دولت و ملت بعهدہ شما خواهد بود. اکبر مجبور می‌شود به-
ژاندارمهای سلطان اخگر در قلعه جا همد ولی نمیخواست برج‌ها را خالی
کند سلطان هم موقع را مقتضی نمیداندا صراحتاً به تخلیه برج‌ها کند دستور
میدهد ژاندارم‌ها به برج‌ها کاری نداشته باشند آنوقت با سوارهای خود
کاپیتان را تا دالکی مشایعت نموده برمیگردد در حین برگشتن دالکی را
نیز داخل معاهده نموده عده خود را بالغ بر دوست و بیست نفر میرساند.

از خوانین عرض راه خواهش میکنند که در موقع لزوم هر قدر کمک
لازم است به پستهای ژاندارم بدهند عده پست‌ها را کم کرده مابقی را به فرونت
می‌فرستد خودش ببرا جان آمده چند روزی توقف مینماید تا اتباع اکبر
خردل مطمئن شده برج‌ها را مواظبت نمیکنند یک شب بعده اطلاع میدهد
که همگی بگویند اردوئی از شیراز برای ما می‌آید و فوری برج‌ها را بگیرند
همین قسم عمل میکنند.

اتباع اکبر هم نمیتوانند حرفی بزنند پس از آن ناچار شده قلعه را
تخلیه می‌کنند و سلطان اخگر ساخلو کافی با آذوقه در آنجا گذارده مابقی عده
« بچقداک » رفته در آنجا با سالار اسلام معاهده ذیل را تشکیل مینمایند :

بقیه از صفحه ۸۹۷

شخصی فسیده‌ای گفته و مدعی شده آنرا به‌مأة الف الف وجه می‌توان

خواند. تفننات ارباب ادب در نظم و نثر فارسی و عربی بسیار و گوناگونست و ما
چون نمی‌خواهیم رشته گفتار خود را از این بیش بدرازا کشانیم بهمین اندازه
که نوشته شده است بسنده می‌کنیم و اگر یکی از دانشجویان عزیز دانشکده
ادبیات شواهد تفننات را که ما بجهت احترام از تطویل در گفتار خود نیاورده‌ایم
از روی مناسبتی که اکثر در همین مقالات ذکر شده است جمع‌آوری و بر این گفتار
ها اضافه کند تألیف مستقلی با نام « هنرهای ادبی » میتواند بوجود آورد که
گمان می‌رود برای علاقمندان بادبیات خواندنی و دلکش باشد. (پایان)

بتاریخ هفتم تیرماه ۱۳۵۴ - کیوان سمیعی